



در حاشیه نوشته‌های از حکیم فقیه محمد تقی آملی*

اکبر ثبوت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

در شماره ۵۴ از نشریه گرامی کیهان اندیشه، نوشته‌ای از استاد مبرز حکمت و اخلاق و فقه محمدتقی آملی طاب‌ثراه انتشار یافت و با حاشیه‌هایی به قلم یکی از دانشمندان حاضر و جمله مشتمل بر اشاراتی به رویدادهای زندگی آن فقید و بسی در خور استفاده، اما چون در مورد یکی از نکات مندرج در آن، نظر استاد در اواخر زندگی تغییر کرد و موضوع هم مهم است و به حیثیت چند تن از علمای مجاهد و آزادیخواه مربوط می‌شود، نظر به حقوق فراوان استاد بزرگوار بر ذمه این ناچیز، و برای دفاع از حق و حقیقت و حرمت آزادیخواهان مؤمن، این یادداشت را ارسال می‌دارد تا با توضیح چگونگی تغییر نظر ایشان در آن مورد، خاطراتی را که از آن بزرگوار در دست است تکمیل نماید.

سال‌های آخر عمر استاد بود و من غالباً برای کسب فیض به محضرشان می‌شتافتم و از افادات گرانبه ایشان در حکمت و فقه و اخلاق، در جلسات عمومی و خصوصی بهره‌مند می‌شدم. یک‌بار به گمانم زادروز امیرمؤمنان(ع) بود و من برای عرض تبریک و استفاضه عازم منزل ایشان شدم و گویا ما بین میدان توپخانه و چهارراه حسن‌آباد به عزیزی که از دیدار ایشان باز می‌گشت برخوردم و او گفت که حال آقا منقلب است و هیچ توضیحی هم در این مورد نمی‌دهند و ظاهراً از یک واقعه‌ای خیلی ناراحت هستند...

کلمه واقعه مثل پتکی بر سر من فرود آمد و به یاد آوردم که روز سیزدهم رجب است و سالگرد واقعه تویخانه - شهادت شیخ نوری؛ و حدس زدم که استاد با آن علاقه شدید به مرحوم شیخ که بخشی از آن ناشی از همفکری و دوستی نزدیک میان پدر ایشان با شیخ بود، و قسمتی معلول شهادت شیخ و حوادث ناگوار بعدی، امروز خاطرات آن روز و آن واقعه برایشان تداعی شده است و دچار قیض خاطر و تأثر روحی گردیده‌اند.

به حضور ایشان نیز که رسیدم، با ملاحظه حالت ایشان و بی‌توجهی‌شان به جمع حاضر در مجلس، حدسم به یقین تبدیل شد و برای تسلی ایشان، بی‌مقدمه بنا کردم به خواندن بیست و چند بیت که از ادیب پیشاوری در رثای شیخ نوری به یاد داشتم و هنوز دارم - با تکیه بر صورت و با صدای محزون. مصرع اول را به پایان نبرده بودم که ایشان زدند به گریه. و چه گریه‌ای! پایه‌پای من تا مصرع آخر گریستند و دیگران نیز، که شاید چیزی از سروده‌های عربی ادیب دستگیرشان نشده بود، از گریه استاد می‌گریستند.

بعد که خواندن و گریستن تمام شد، استاد به سخن آمدند و در باب شهادت شیخ و اینکه قرار بود پدر ایشان ملامحمد آملی را هم پس از او بکشند، مطالبی گفتند تا رسیدند به کلامی قریب به این مضمون که سه نفر از مراجع نجف (آخوند خراسانی، حاج میرزا حسین خلیلی، شیخ عبدالله مازندرانی) و دو نفر از علمای تهران (طباطبایی و بهبهانی) حکم کرده بودند که دفع نوری و آملی (پدر استاد) به هر قسم که باشد لازم است و سران مشروطه پس از اعدام نوری می‌گفته‌اند که این کار به دستور آن سه مرجع انجام شده و هر کس بخواند، می‌تواند مجاناً به نجف تلگراف بزند و در این مورد از خود آن آقایان سؤال کند...^۱

من از این سخنان به شگفت آمدم و به خدمت استاد معروض داشتم که تمام این نسبت‌ها نادرست است و دروغ‌گویی که این خبرها را جعل کرده‌اند چنان کم حافظه و بی‌خبر از تاریخ بوده‌اند که دست کم نکرده‌اند معمولات خود را با مسلمات تاریخ هماهنگ گردانند و اکاذیبی متناقض با بدیهی‌ترین گزارش‌های نهضت مشروطه نسازند که می‌چشان به زودی باز شود. چنانکه اعدام شیخ نوری را مستند کرده‌اند به حکم حاج میرزا حسین خلیلی و آن دو تن دیگر. و نیز اینکه: گفته شد هر کس تردیدی در این مورد دارد تلگرافی از خود آنان سؤال کند. با اینکه حاجی مزبور در تاریخ دهم شوال ۱۳۲۶ هـ. درگذشت^۲ و حادثه دستگیری و اعدام شیخ نوری نه ماه پس از این تاریخ یعنی در رجب ۱۳۲۷ هـ. روی داد. همچنین طباطبایی و بهبهانی که بر طبق آن اخبار کذایی در اعدام شیخ دخالت داشتند، در آن هنگام هیچ کدام در جایی نبوده‌اند که قادر به اعمال نظر در این مورد باشند و روحشان هم از این ماجرا خبر نداشته است. زیرا که محمدعلی‌شاه، بهبهانی را به عتبات و طباطبایی را به خراسان تبعید کرده بود و تا سقوط شاه و سپس اعدام شیخ نوری آن هر دو در تبعید بودند و پس از پیروزی مدعیان مشروطیت، طباطبایی از خراسان به عزم تهران حرکت کرده و در سبزواری اعدام شیخ نوری اطلاع یافته و بسیار گریسته و گفته بود: با عالم چنین عملی روا نمی‌دارند.^۳

بهبهانی هم پس از بازگشت به ایران و در اولین برخورد با پسرش، سید محمد، به وی پرخاش کرده بود که چرا نکردی پیش از اعدام شیخ، طناب‌دار را به گردن خود بیاویزی؟^۴

باز گفتم که خود از زبان شاگرد صادق‌القول آخوند خراسانی و مورخ بزرگ و محدث امین شیعیه، صاحب ذریعه، که شخصاً نیز در جریان حرکت مشروطه بود و تا آخر عمر هم پیشوایان نهضت مشروطه را تقدیس می‌کرد، شنیدم که مرحوم میرزای نائینی از مرحوم آخوند خواست تا برای جلوگیری از اعدام شیخ اقدام کند و او نیز تلگرافی بدین منظور به تهران فرستاد ولی کار از کار گذشته بود و شد آنچه شد^۵ و مرحوم آخوند برای آنکه طرفداران استبداد سوء استفاده نکنند، مجلس ختم شیخ را مخفیانه برگزار کرد و الخ.^۶

اینها را که من در محضر استاد آملی نقل کردم، ایشان با حیرتی زایدالوصف استماع فرمودند و بعد هم که با ارائه مستندات کافی راه چون و چرا مسدود گردید، از تصویری که نسبت به علمای نامبرده داشتند استغفار، و این ناچیز را به خاطر دفع تهمت از آنان و رفع آن اشتباهات از شخص ایشان دعا کردند.

باری اکنون پس از گذشت ده‌ها سال از آن ماجرا، و اعتراف استاد آملی به اینکه علمای مزبور در اعدام نوری نقشی نداشتند، نشر نوشته‌ای از ایشان که مربوط به قبل از آن تاریخ و متناقض با حقایق مسلمة تاریخی و مغایر با پذیرفته‌های آخرین ایشان است، این یادداشت را می‌طلبید تا روشن شود که علمای بزرگوار ما با تمام تبحر در رشته‌های خاص خود و با آن همه مقامات روحانی و معنوی عظیم، به دلیل سادگی و نیز ناآگاهی از تاریخ و حوادث تاریخی، گه‌گاه به دام دروغ‌پردازانی افتاده‌اند که یگانه هدفشان بدبین کردن مردم و به ویژه پیشوایان دین به یک‌دیگر و به پیشروان خود و مخصوصاً به مردان مبارز و مجاهد بوده است. بدون اینکه بخواهیم نقطه ضعف‌های موجود در هر انسانی از جمله پیشوایان نهضت مشروطیت یا مخالفان آنان را انکار؛ یا تمامی مواضع و عملکردهای یکی از دو دسته را تأیید نمائیم.

۷ یک‌بار دیگر نیز در محضر استاد آملی، سخن از مشروطه و استبداد و حرکت موسوم به مشروعه به میان آمد؛ و این ناچیز معروض داشت که حرکت نامبرده، از مشروعه بودن فقط نام آن را داشت و در صحنه واقعیت خارجی، همان حکومت استبدادی محمدعلی‌شاه بود که در ستمگری و ارتکاب کارهای خلاف شرع، اگر کارنامه‌اش سیاه‌تر از مشروطه‌خواهان نبود، درخشان‌تر هم نبود؛ و مشروعه نامیدن حکومت او ظلمی فاحش در حق شرع مطهر است و ترجیح آن بر مشروطه، هیچ محمل صحیحی ندارد؛ همچنین تفصیلاً به عرض رسید که بیشتر حوادثی که مورد اعتراض ایشان است (سختگیری بر روحانیان، کشف حجاب و...) در سال‌هایی روی داده که بساط مشروطیت به دست رضاخان و محمدرضا برچیده شده بود و ما از مشروطه فقط یک اسم بی‌مسمی داشتیم و در حقیقت، استبداد حکومت می‌کرد؛ علاوه بر این که اگر فجایع حکام پیش از مشروطه و حوادث ناگوار آن اعصار را به یاد بیاوریم، می‌بینیم از آنچه در دوران حاکمیت واقعی یا اسمی مشروطه روی داده، هم بیشتر بوده و هم فجیع‌تر؛ و به عنوان مثال: جنایات آغامحمدخان و سپاهیان او - خاصه در کرمان و کورکردن و کشتن ده‌ها هزار نفر و تجاوزهایی که به نوامیس زنان و کودکان بی‌گناه شد؛ بی‌کفایتی فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه که نتیجه آن، جدا شدن ده‌ها استان بزرگ در شمال و شرق ایران از پیکره کشور اسلامی ما و الحاق آن به متصرفات روس‌ها و انگلیسی‌های دشمن اسلام بود، تبهکاری‌های سپاه اعزامی از سوی حکومت به مشهد و دیگر بلاد خراسان در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه و تجاوزهایی که بر مال و جان و نوامیس مردم روا داشتند - از جمله در هجوم به حمام زنانه در جوار حرم مطهر رضوی، اقدامات ضد انسانی مأمورین وصول مالیات در قوچان در دوره مظفرالدین‌شاه که ده‌ها تن از دختران معصوم مردم را اسیر کردند و مثل گاو و گوسفند به ترکمن‌ها و ارامنه عشق‌آباد فروختند و از این طریق پولی را که می‌خواستند تأمین کردند و ...

باری هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که حکومت‌هایی که اینها نمونه‌هایی از عملکردهایشان بوده مشروعه بوده‌اند و حکومت آنها از حکومت مشروطه بهتر بوده؛ سهل است که اگر مقایسه‌ای بشود، می‌بینیم عملکردهای مشروطه‌خواهان - با همه عیب و نقص‌ها و خلافاکاری‌ها مشهود در آن - از عملکردهای غالب حکام پیش از مشروطه بهتر بوده است... اینها را که من می‌گفتم، استاد آملی با دقت گوش دادند و بعد که دیدند پاسخی ندارند، با لحنی آمیخته از جدی و شوخی فرمودند: با این مقدمات پس ما به مشروطه‌چی‌ها بدهکار هم هستیم!

پی‌نوشت‌ها

* پس از چاپ زندگی‌نامه خودنوشت حکیم آملی در شماره ۵۴ از نشریه کیهان اندیشه، این یادداشت در شماره ۵۶ همان نشریه منتشر شد.

۱. نزدیک به آنچه در زندگی‌نامه خودنوشت استاد و حاشیه آقای حسن‌زاده نیز آمده است.

۲. طبقات اعلام‌الشیعه، نقیه البشر، شیخ آقابزرگ تهرانی؛ ص ۵۷۶.

۳. نیز بنگرید به مقاله حسین محبوبی اردکانی در: م. راهنمای کتاب، س ۲۱، ش ۲، صص ۳ - ۳۲.

۴. این مطلب را از شیخ بهاء‌الدین نوری پسر آقا شیخ عبدالنبی و داماد سیدمحمد بهبهانی، شنیدم و گزارشی نزدیک به آن را نیز در مقاله‌ای به قلم سیدمحمد علی امام شوشتری - از فضلا و محققان متأخر و از شاگردان شیخ نوری - خواندم. (مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و... روزنامه شیخ نوری، محمد ترکمان، ج ۲، ص ۳۵۶)

۵. این نکته از زبان برادر مرحوم نائینی هم نقل شده است: (بنگرید به: تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص ۲۰۰).

۶. مطلب اخیر را - علاوه بر صاحب ذریعه - از حاج میرزا احمد کفائی فرزند و شاگرد مرحوم آخوند هم شنیدم و در کتابی که نواده آخوند در شرح احوال وی تألیف کرده نیز خواندم. (بنگرید به: مرگی در نور، عبدالحسین مجید کفایی، ص ۳۹۶ - پاورقی)

۷. آنچه پس از این بیاید، به عنوان تکمله‌ای بر یادداشت پیشین نگاشته آمد.